

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
وصلّى الله على سيّدنا و نبينا أبي القاسم محمّد
وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

امام صادق عليه السّلام در تتمه‌ی فرمایشاتشان به عنوان بصری می‌فرمایند که «وَلَا يَدْعُ أَيَّامَهُ بَاطِلًا» یعنی روزگار خود را به بطالت نباید بگذرانند، پس از اینکه فرمودند در مطلب خودش به دنبال تفاخر و تکاثر نباید باشد. نباید فخر به دیگران بفروشد در عملی که انجام می‌دهد و نباید نسبت به کارهایی که می‌کند مباهات کند، که ما این کارها را انجام می‌دهیم و این کارها را می‌کنیم؛ و یا اینکه آنچه را که در دست مردم هست از نعمت‌های الهی، به خاطر عزت و بزرگ‌منشی و به خاطر استعلاء (برتری جویی بر دیگران) نخواهد.

که راجع به این فقرات خدمت رفقا صحبت شد و عرض شد منظور امام صادق علیه السّلام این نیست که آن چه را که در اختیار مردم هست از معاصی و از امور حرام بین و روشن، این آنها را بخواهد و دلیلی ندارد. شخص دزد و سارق آن چه را که به دست آورده است، حرام است. حالا امام که نمی‌فرمایند بر اینکه این شخص آنچه را که در دست این سارق رسیده و به دست این دزد انداخته شده است، آنها را بخواهد، این معنا ندارد. یا اینکه فرض کنید که اگر شخصی از روش حرامی به یک مالی رسیده است، مثلا قضاوت به حرام کرده است و مالی به دست آورده است؛ در قضاوت رشوه گرفته است و حکم را به نحوی به طرف یکی از دو طرف جاری کرده است، این مال سُحت است و حرام. معنا ندارد که امام صادق علیه السّلام بفرماید که انسان دنبال یک چنین چیزهایی برود، خب تفاخر

و تکاثر اصلاً در آن معنا ندارد. آن از اصل حرام است و جهنم است و عقاب الهی و از اصل موجب خسران است و بدبختی و مخالفت با حکم ظاهری و بتی شرعی.

یا اینکه فرض کنید شخصی به واسطه‌ی قهر و غلبه و ظلم بر افراد و قتل و تهمت بر افراد و اقران خودش به یک منصبی می‌رسد، مانند حکام و پادشاهان که از هیچ تهمتی برای رسیدن به مطلوب دریغ ندارند و از هیچ قتلی و از بین بردن افراد سر راه خودشان، ابایی ندارند. حالا امام بفرماید سالک نباید یک هم‌چنین ادعایی بکند، این خیلی بی‌معناست و هیچ توجیهی برای این مطلب نیست. فرض کنید که یکی مانند مغول یا چنگیز یا همین حُکام ظالم مثل تیمور و امثال ذلک که اینها بنای حکومتشان بر سفک دماء و از بین بردن افراد و قتل و غارت و وحشی‌گری و از بین بردن اعراض و نوامیس مردم استوار بوده است، حالا امام بفرماید که انسان یک هم‌چنین حکومتی را نباید تقاضا کند. خب بفرمایید شما تقاضا هم بکنید تا ببینید چه گیرتان می‌آید، ایرادی ندارد.

بلکه مقصود امام علیه‌السّلام در این گونه موارد، آن موقعیت‌هایی است که یک صورت ظاهر شرعی دارد. یعنی فرض کنید که شخص از راه حلال رفته و به مال و منالی رسیده است؛ خب انسان تقاضا کند ای

کاش من هم جای این بودم که به یک چنین مالی دسترسی پیدا می‌کردم، این غلط است. یا اینکه شخص از راه صحیح به یک منصبی رسیده و به یک موقعیتی رسیده و مرد دانشمندی بوده است و در حرفه و مهنه خودش سرآمد بوده؛ حالا او را رئیس یک سازمانی کرده‌اند، رئیس یک بیمارستانی کرده‌اند، رئیس یک دانشگاهی کرده‌اند، رئیس یک حوزه‌ای کرده‌اند، رئیس یک مجمعی کرده‌اند، رئیس یک جای تجارتي کرده‌اند، رئیس یک مدیریتی کرده‌اند که رسیدن به آنجا از نظر ظاهر اشکال ندارد. امام می‌فرماید دنبال این نباید بروی. باید بالاتر از این فکر کنی و به بالاتر از این بیندیشی. ای کاش به جای او بودم یعنی چه؟ برو خدا را شکر کن که به جای او نیستی و این همه وزر و وبال دامن تو را نخواهد گرفت. دو روز در این دنیا می‌توانی در این مناصب بمانی، روز سوم را چه می‌کنی؟ روز سوم را چگونه می‌توانی به سر بیاوری؟ یا اینکه انسان به یک مرتبه‌ی علمی ...

در مقدمه کتاب توحید علمی، مرحوم آقا در احوالات مرحوم آسید احمد کربلایی می‌فرمایند که ایشان در یک مرتبه‌ای بود که شبیه مرجعیت ایشان پس از مرحوم میرزای شیرازی (میرزای دوم) مطرح بود. یعنی از نظر علمی ایشان در یک هم‌چنین حدی بود. در عین حال اهل توحید بود و اهل عرفان بود و آن مرام و ممشای حوزوی خود را در مسائل توحیدی پیاده می‌کرد و این خیلی مسئله مهمی است، ها!

آنچه که امروز و جلسات دیگر می‌خواهیم به آن پردازیم این نکته است که، چطور می‌شود انسان راه خدا را برود بدون خدا و چطور می‌شود انسان راه خدا را با خدا برود؟ همان راه خدا را می‌رود، ولی هیچ از خدا در آن راه خبری نیست. همان عمل را انجام می‌دهد، ولی در آن عمل خدایی وجود ندارد. ضمیر او از اتصال به مبدأ تهي است، سر او از اتصال به توحید خالی است. خدا می‌گوید، ولی در این خدای او شیطان نهفته است. نماز می‌خواند، ولی در این نماز به بت‌های درونی و هواهای خود سجده می‌کند. در محراب و منبر به تبلیغ دین اشتغال دارد، ولی تمام این تبلیغات برای بزرگداشت خود و شخصیت خود توجیه شده است.

مرحوم کربلایی عارف نامداری بود که اشتغالش را به علوم آل محمد صلی الله علیه و آله در راستای تحقیق اهداف اهل بیت علیهم السلام به کار گرفته بود. و این نکته امتیاز بین ایشان و بین سایر افرادی بود که کم و بیش در این جلسات از آنها صحبت شد. این مرد وقتی که برای او شبیه مرجعیت می‌خواهد پیش بیاید یک همچنین شخصیتی می‌فرماید اگر قرار است که شخصی به واسطه مرجعیت به جهنم برود، مَنْ به الكِفَايَةِ بحمد الله موجود است. یعنی به واسطه‌ی مرجعیت و گرفتاری به امور

کاذب دینی مردم و نه امور حقیقی شان، و اشتغال کاذب و انصراف از خود، اشتغال به امور دینی به بهای از دست دادن امکانات خود و اوقات خود و اتصال خود و پرداختن به خود، این راهی جز جهنم نیست. خیلی عجیب است که چطور انسان می تواند با حفظ موقعیت های اجتماعی آن واقعیت را برای خود لحاظ کند و چطور انسان به واسطه اعتبارات اجتماعی، آن حقیقت و واقعیت را از خود نفی کند و از خود سلب کند! خیلی ما باید حواسمان را جمع کنیم ها و خیلی باید مواظب باشیم. که اشتغال به امور دنیا یعنی اموری که در این دنیا واقع می شود؛ نه این که مقصود از امور دنیا، امور لهو و لعب و تفاخر و تکاثر و امثال ذلک باشد، بلکه آنچه را که در این دنیا خدای متعال از باب تکلیف و وظیفه برای هر شخصی مقرر کرده است، این

اشتغال ما را از آن حقیقت باز ندارد و از آن واقعیت باز ندارد.

مقصود امام صادق علیه السلام در این عبارات عجیب و غریب این نکته است که به ما هشدار دهد که چگونه اشتغال به امور دنیا حتی اموری که ممدوح است، اموری که از نظر ظاهر ایرادی به آن نیست، اموری که از نظر ظاهر قابل توجیه است، صبغه و لون الهی دارد، رنگ الهی دارد، به هر کس که بگویند می‌پسندد و تمجید و تحسین می‌کند، چطور در نفس اشتغال به دنیا انسان از خدا غافل است و هیچ بهره‌ای ندارد.

من یک مثالی را برای رفقا خیلی زدم و خیلی می‌زنم و الان هم این را می‌گویم و چندی پیش هم عرض کردم. خب انسان از این وسایلی که می‌خواهد استفاده کند، این وسایلی که امروزه به دست می‌آید، کشف می‌کنند، اختراع می‌کنند، درست می‌کنند. تمام اینها برای چیست؟ برای خدمت به اهداف و امور و مایحتاج انسان است که در اینجا انسان به کار ببرد. یکی از این وسایل فرض کنید که وسیله سواری است، ماشین سواری است. انسان ماشین را می‌گیرد، وسیله سواری و نقلیه را می‌گیرد برای اینکه به کار و حاجتش برسد. حالا همین وسیله سواری انسان را در دام خودش گرفتار می‌کند؛ نشسته می‌خواهد یک استراحتی بکند، یک دفعه زن و بچه می‌گویند آقا ما را اینجا ببر! حالا که ماشین گرفتید پس در آنجا هم شرکت کنید؛ حالا که ماشین دارید، پس بروید در آن جشن هم شرکت کنید؛ حالا که ماشین داریم پس یک مسافرت دو روزه هم برویم. می‌گوید بابا صبر کن! خسته‌ام، بگذار [استراحت کنم. می‌گویند] نه نمی‌شود! حالا که ماشین داریم دیگر چه عذری داری؟ دیگر چه بهانه‌ای می‌توانی بیاوری؟ درست! همین ماشین انسان را از خود می‌گیرد و به خود مبتلا می‌کند، درحالی که ماشین یک وسیله‌ی نقلیه است.

یکی از همین چیزها، همین موبایل است، همین تلفن‌های موبایل. این وسیله خیلی وسیله‌ی خوبی است. انسان در خیلی از اوقات دسترسی به تلفن ندارد و نیاز دارد. ولی همین که موبایل در جیب انسان می‌آید، انسان مانند آدم‌های معتاد و هرورینی می‌شود، مثل این معتادها، معتاد خود موبایل می‌شود، هر کسی زنگ می‌زند فوری گوشی را بر می‌دارد. حالا اگر که بنده خدا می‌رفت یک جایی، کاری نداشت دیگر، از یک مسافتی می‌رود به جای دیگر می‌خواهد برسد، در ماشین که تلفن نیست، راحت برای خودش می‌رود، در افکار خودش، در حال خودش، در سکوت و آرامش خودش، اما تا صدای موبایل بلند می‌شود یک دفعه از آن طرف خط یک نفر تلفن می‌کند و همه اعصاب این را به هم می‌ریزد. خب این چه وسیله‌ای شد؟ حالا خدا نکند که انسان این وسیله موبایل را خاموش بکند، باید

بباید حساب و جواب بدهد. آقا موبایلتان خاموش بود، چه شده، چه قضیه‌ای هست و دیگر ... خب تا همین حد دیگر مطلب را نگه داریم و آن آقایانی که مبتلا هستند، خودشان بهتر می‌دانند. این موبایل یک وسیله‌ای برای ابتلاء شده است.

به قول یکی از دوستان مرحوم آقا که می‌گفت رفتیم فلان وسیله را بخریم، فلان وسیله ما را خرید. انسان می‌رود موبایل بخرد، موبایل او را می‌خرد. یعنی چه؟ یعنی تمام زندگی او را در اختیار خودش قرار می‌دهد. موقع نماز همین که می‌خواهد نماز بخواند، موبایل زنگ می‌زند. زنگ زدن همان و فوت نماز همان.

درست! حالا متوجه شدید! تا می خواهد به یک مطلب گوش بدهد، می آید جلو و نیم ساعت صحبت می کند؛ همین که می خواهد مطلب را بشنود، یک دفعه موبایل زنگ می زند، بر ندارد باید الکترونیک و فلک و ...، بر دارد همه مطالبی که به گوشش رسیده همه از دست می رود. انسان با خاطر ناآرام که نمی تواند چیزی بفهمد. با خاطر مشوش که چیزی در ذهنش نمی رود. پس این خودش می شود یک بلا برای انسان، بلا!

این که من خدمت رفقا عرض می کنم ما باید برای هر چیزی یک فرهنگ خاص خودش را داشته باشیم، برای همین است! این وسایل امروزی یا غیر امروزی را به جای اینکه انسان در راستای اهداف و تکامل خودش به کار بگیرد، خود اینها می آیند و بلای برای آرامش انسان و بلای برای آسایش انسان و بلای برای حرکت انسان می شوند و حرکت انسان را متوقف می کنند و آرامش انسان را متوقف می کنند.

یادم هست در زمان مرحوم آقا رضوان الله علیه حالا ما این حرفهایی که می زنیم، خب ما مثل رفقا در همین جمع دوستانه و محفل انس این مطلب را می گوئیم و بنده مسایلی را در زمان مرحوم آقا در کنار مرحوم آقا دیدم. آن مرد بزرگ و آن رجل الهی با آن وقتی که داشت و با آن موقعیتی که داشت، بعضی از افراد از شهرستانها می آمدند برای دیدن ایشان و ایشان مشغول صحبت با آنها و اختلاط با آنها و گرم گرفتن با آنها می شد که یک مرتبه تلفن زنگ می زد. چه شد؟! شریک این آقا جای فروش در طهران است و ایشان شماره تلفن این آقا را داده و تلفن می زند. از جلوی مرحوم آقا بلند می شد و می رفت و جواب شریکش را بدهد. التفات می کنید کار به کجا باید برسد! و ایشان هم چیزی نمی گفتند. آقا بفرمایید، بفرمایید خب تلفن کردند، جواب بدهید.

گاهی اوقات مسئله بالاتر از این بود. در بین صحبت از آقا اجازه می گرفت؛ چون با فلان شخص قرار دارد، بلند می شد و می رفت و تلفن می زد. آقا اجازه می فرمایید یک تلفن من بزنم. این قضیه چیست؟ حساب است دیگر. آن وقت ما توقع داریم که راهی هم به پیش ببریم، توقع داریم که قدمی هم برداریم. درست!

اینجاست که بزرگان بر این نکته تأکید می کنند که برای سالک راه خدا، نباید این ابزار به صورت دام و شبکه قرار بگیرد و بلکه انسان باید شبکهها را به دست بگیرد و دام را باید به دست بگیرد و خودش در این دام نباید بیفتد، خودش در این شبکه نباید قرار بگیرد. وسیله دارد، باید آن وسیله را در راه خودش مصرف نکند. اگر یک ماه هم این وسیله در گاراژ است، بماند. آنجا من نمی خواهم بروم

یا با وسیله نمی‌خواهم بروم. وسیله داریم، صد تا هم داریم ولی من نمی‌خواهم استفاده کنم. موبایل دارد و نمی‌خواهد بردارد، نباید بردارد. مگر دلیل بر این است که هر کسی که موبایل دارد، در هر وقتی بتواند بردارد. در بسیاری از اوقات انسان در عالم ذهن مشغول به افکاری است که نباید آن افکار را از دست بدهد.

یک وقت من در همین حدود یک ماه پیش در مشهد مشرف بودم، مشغول نوشتن همین رساله‌ی اربعین که إن شاء الله به زودی لولا البدا البته، از طبع خارج بشود و رفقا نسبت به مسائلش اطلاع پیدا بکنند. در این رساله صحبت بر این است که اربعین فقط اختصاص به سیدالشهداء علیه‌السلام دارد و البته این مسئله در زمان‌های سابق هم نبوده است. یعنی علمای سابق به مسئله‌ی اربعین اصلاً توجهی نداشتند و این از حدود صد، صد و پنجاه سال پیش به این طرف رسم شده و متأسفانه خود اهل علم بیش از همه‌ی افراد بر این مسئله

پافشاری دارند.

مسئله اربعین یک بدعت اسلامی است که در شیعه به وجود آمده است و ما اربعین نداریم. مرده که مرده، خدا رحمتش کند، یک فاتحه بخوان و تمام شد و رفت. آن چه که ما در شیعه باید به آن تمسک کنیم، احیای ذکر اهل بیت است نه احیای ذکر پدر و پدر بزرگمان و فلان خواننده و فلان موسیقی‌دان و فلان شخص... این حرف‌ها نیست. ما در فرهنگ شیعه این مطالب را نداریم. در فرهنگ شیعه این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند شیعه و سنی سه روز مجلس ترحیم^۱ آن هم نه بزرگداشت، بگیرند. تجلیل را هم می‌گویند بزرگداشت. مجلس تجلیل ما در اسلام نداریم و ما مجلس ترحیم داریم. رفته آن طرف هشتش گروهی هشتادش است، باید برایش طلب مغفرت کرد، حمد و توحید خواند. یال و کوپال و درجه و منصب و مدیر فلان اداره و وزیر و این حرف‌ها به درد آن دنیایش نمی‌خورد. ما چرا خودمان را بدبخت سایر افراد بکنیم و دنیای خودمان را خراب بکنیم. او رفته دارد حساب و کتاب خودش را در آنجا پس می‌دهد، حالا بگوییم یال و کوپال داشته، وزیر بوده است! خب بوده که بوده، چقدر کارش برای خدا بوده است؟ آیا در وقتی که در میز ریاستش می‌نشست به خدا فکر می‌کرد یا به موقعیت خودش فکر می‌کرد؟ باید راجع به این مسئله ما در مجالس ترحیم صحبت کنیم. نه اینکه آقا این بوده است و این بوده است و چه بوده است و آن واعظ هم که می‌رود بالای منبر تمام اول و آخر مطالب در همین قضایا می‌گذرد. و اگر حق مطلب را اداء نکند مورد بی لطفی و بی مهری صاحبان عزا واقع می‌شود و دیگر او را برای مجالس بعد دعوت نمی‌کنند و او هم هر چه بتواند در این موقع سنگ تمام می‌گذارد. تمام این‌ها برخلاف شرع است.

ما در شرع مجلس ترحیم داریم. یعنی مجلسی قرار بدهید و بروید طلب مغفرت کنید، حمد بخوانید. او الان به چه احتیاج دارد؟ به تعریف‌هایی که من بالای منبر از او می‌کنم یا به آن حمدی که دستور داریم که طبقی از نور می‌شود و برای او ملائکه می‌برند؟ به کدام یک از اینها نیاز دارد؟ ما به کجا داریم می‌رویم؟

امروزه در شیعه بسیاری از مسایل و سنن بر خلاف سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام می‌شود. مسئله اربعین سابقه ندارد. بیش از دویست و شصت و پنج سال دوران امامت ائمه علیهم السلام بود، آیا یک مورد در روایات داریم ائمه گفته باشند برای مرده‌هایتان اربعین بگیرید. آقا

^۱ الکافی، ج ۳، ص ۲۱۷: عن أبي جعفر عليه السلام قال: يصنع لأهل الميت مأتم ثلاثة أيام من يوم مات.

دویست و شصت و پنج سال یک هفته و یک ماه نیست. بیش از دو قرن و نیم دوران خلافت الهی ائمه علیهم السلام بوده است. یک مورد داریم امام رضا علیه السلام به کسی فرموده باشد برو برای پدرت اربعین بگیر؟ هر روز هم یکی می مرده است، مسئله مرگ و میر هر روز بوده است. یا کسی خاله اش می مرده است یا عمه اش می مرده است، از اصحاب می مردند، پدرش می مرده است. این طور نبوده که هر صد سال که بگذرد یکی بمیرد.

مبتلی به ترین مسئله در زمان ائمه علیهم السلام همین مسئله مرگ و میر بوده است. افراد فوت می کردند، از اصحاب فوت می کردند. نه تنها برای اصحاب، یک مورد داریم ائمه علیهم السلام گفته باشند برای پدرمان

اربعین بگیرید؟! موسی بن جعفر علیهما السلام فرموده باشد که برای پدرم امام صادق علیه السلام اربعین بگیرید. بوده است؟ برای امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است؟ برای خود رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است؟ کجا بوده است؟ کجا بوده است؟ پس ما این اربعین را از کجا درآوردیم؟ برای چه آخر؟ اگر یک شخص از مخالفین ما از برادران اهل سنت بیاید بگوید این مجالسی که شما تشکیل می دهید به گفته خودتان، آیا در کتب اهل بیت شما هست یا نه، چه جوابی داریم بگوییم؟ می گوییم خب به خاطر طلب رجاء است و به خاطر ثوابش. می گوید خب در هفتاد روز بگیرید، چرا می خواهید در اربعین بگیرید؟ سر بیست روز بگیرید.

پس بنابراین مسئله اربعین فقط اختصاص به سیدالشهداء علیه السلام دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: سه روز ترحیم، والسلام.

پدر ما فرمودند چون رسول خدا فرموده و سنت بر سه روز است، شما هم برای من سه روز باید بگیرید، آن هم در منزل. نه از یال و کوپال و نه از کتاب و ... و اینها را همه برای من فرمودند. نه از کتاب های من بگویید، نه از نمی دانم چند نفر شاگرد دارد و چند نفر مرید دارد، فقط در آنجا منبری هم صحبت نکند، فقط روضه سیدالشهداء علیه السلام و قرآن همین!

این را می‌گویند مرد الهی! به خود من وصیت فرمودند در بیمارستان که بودند. سه روز عزا می‌گیرید، ترحیم آن هم نه عزا، ترحیم، حالا بقیه‌اش بماند، و بعد از سه روز دیگر تمام، تمام. سال هم نباید بگیرید. ایشان فرمودند: سال نباید بگیرید. و در خصوص اربعین هم فرمودند: این بدعت است و جایز نیست کسی این کار را انجام بدهد و ما هم نگرفتیم.

من داشتم در مشهد راجع به این قضیه می‌نوشتم، یک مرتبه در باز شد و یک نفر آمد و گفت فلانی این مسئله اتفاق افتاده است. تا این مطلب را گفت یک چیزی در ذهنم بود و رفت که رفت. گفتم مگر من نگفتم وقتی در اتاق کار و مطالعه هستم، کسی حتی در نباید بزند. گفتم مگر من نگفتم وقتی در اتاق کار هستم، هر کسی آمد بگوید نیست. من دیگر در آنجا کانه در منزل نیستم. چرا؟ چون انسان احتیاج به آرامش دارد. خب هیچی تمام شد و مطلب از دست رفت. حالا کی دوباره آن قضیه برگردد، آن چیزی که در ذهن بوده، دوباره در روال خودش پیدا بشود و برگردد یا برنگردد! حالا انسان آمده با همین ابزار و آلات، آسایش خودش را، فکر خودش را، همه چیز خودش را از بین برده است. این که نشد کار.

خدا رحمت کند یکی از اطباء قدیم که مرحوم آقا و ما پیش او می‌رفتیم، مرحوم دکتر ناصر اتفاق بود. از اطباء بسیار مشهور بود که در همین طهران بود. ما برای ناراحتی‌های معده پیش او می‌رفتیم. ایشان هم همین‌طور ناراحتی قلب و داخلی و عروق داشتند و پیش او می‌رفتند. و او خیلی آدم عجیبی بود و وقتی چشم ایشان به مرحوم آقا می‌افتاد، انگار اصلاً دیگر مریضی ندارد مریض‌هایش هم از هفت، هشت و ده تا بیشتر تجاوز نمی‌کردند یعنی بیشتر آنها می‌دانستند با این که خیلی می‌آمدند. یک مرتبه یادم هست با مرحوم آقا رفتیم در مطب ایشان، چهار ساعت ایشان شروع کرد به صحبت کردن. یعنی از ساعت هشت تا ساعت دوازده ایشان صحبت می‌کرد. حالا این مریض‌های بیچاره همین‌طور ماندند آنجا. بعد آخر آقا را معاینه کرد و آمد بیرون و گفت: خب من خسته شده‌ام! رفت طبقه بالا و گرفت خوابید. بروید فردا بیایید.

ایشان از اطباء جهانی بود و حرف‌های خوبی می‌زد. خب حرف‌های قابل تأملی هم داشت.

یکی از

حرف‌هایی که آن روز می‌زد این بود که آقا ما آمدیم یک حلبی را خریدیم، رفتیم خودمان را در آن گرفتار کردیم. به ماشین می‌گفت حلبی. یک حلبی خریدیم و خودمان را گرفتار کردیم و همین‌طور داریم دور طهران می‌چرخیم و زندگی و همه چیزمان را [گرفته است]. راجع به اکتشافات و اختراعات و مسائل روزمره امروزی داشت انتقاد می‌کرد. یک مسئله این بود که ما با دست خودمان، آرامش خودمان، این شخصی که باید قدم بزند و راه برود و ورزش کند، این آمده به جای این سوار ماشین می‌شود. این شخصی که الان باید در منزل بنشیند و احتیاج به آرامش دارد خیلی حرف‌های خوبی می‌زد، بسیار حرف‌های خوبی بود، همین حرف‌هایی که ما داریم می‌زنیم دیگر فکرش احتیاج به آرامش دارد، از سر کار برگشته است، یک دفعه زن و بچه می‌گویند آقا ما را ببر پارک. اسم ماشین را گذاشته بود حلبی. می‌گفت حلبی گرفتیم و خودمان را در آن حلبی محبوس کردیم و در سرما و گرما هی دور خودمان می‌چرخیم، عمر خودمان را تلف می‌کنیم.

خب حالا اینها را به عنوان مقدمه و حواشی ما ذکر کردیم. البته نه اینکه اینها حواشی هست بلکه همه‌ی اینها اصل است و روی همه‌ی اینها باید توجه کرد و انسان متوجه بشود و حقیقت خودش را باز یابد و از نقصان‌ها و کوتاهی‌ها جلوگیری کند.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند که یک سالک راه خدا که این عمرش را خدای متعال به عنوان امانت آمده به دست او سپرده است، نباید در مواردی بگذارند که خدا برای او تقدیر نکرده است. آرزوی مطالبی را بکند که خداوند برای او تقدیر نکرده است، نه اینکه حرام باشد؛ آنکه حرام است اصلاً بحثی نیست. خواست مسائلی را داشته باشد که خدای متعال برای او تقدیر نکرده است و برای او این‌ها را به وجود نیاورده است.

بعد امام می‌فرماید: و لا یدع آیامه باطلا؛ روزگار خود را به بطالت نباید بگذارند. این عبارت یعنی چه؟ طبعاً با توجه به مطالب گذشته رفقا حقیقت این عبارت دیگر دستشان آمده است و مقصود امام علیه‌السلام را همه متوجه می‌شویم که ایام چگونه به بطالت نباید بگذرد. کأن می‌توان نتیجه گرفت که این عبارت می‌تواند ماحصل و معلول و نتیجه آن دو عبارت قبل باشد. یعنی کسی که دنیا را برای تفاخر و تکاثر نخواهد، و آن چه را که در دست مردم است به عنوان بزرگ منشی و عزت طلبی، آن را طلب نکند؛ طبعاً دنیای او دیگر به بطالت نخواهد گذشت. اما اگر یک قدری در این زمینه توضیح داده بشود به نظر می‌رسد که بد نیست. امروز نسبت به معنای بطالت یک توضیحی می‌دهیم تا جایی که وقت اقتضاء کند و إن شاء الله در جلسات بعد، مصادیقی که ممکن است انسان را به بطالت بکشاند و

کیفیت احتراز و اجتناب از آن راه‌ها، برای رفقا و دوستان عرض می‌شود.

در عبارات بزرگان، همه بزرگان، این مسئله به چشم می‌خورد که روزگارت را به بطالت نگذران! همه‌ی افراد، در نوشته‌های اولیای خدا، عرفای الهی، اگر مطالعه کنید و ببینید، در اشعار عرفای الهی و اولیای پروردگار و اهل توحید، همه روی این نکته توجه کرده‌اند که انسان اوقاتش را به بطالت نباید بگذراند. نمی‌گویند گناه نکن، می‌گویند عمرت را به بطالت نگذران. نمی‌گویند قصد قربت داشته باش، می‌گویند

عمرت را به بطالت نگذران. نمی گویند از حرام اجتناب کن، چون آن مسائل برای افراد روشن است. احکام الهی، حرمت، وجوب، کراهت، استحباب، همه‌ی اینها برای افراد روشن است، چه چیزی مخفی است در این مسئله که این قدر بزرگان نسبت به آن تأکید می کنند؟ عمرت را به بطالت نگذران! عمرت را به لهو و لعب نگذران! عمرت را به حقیقت بگذران نه به مجاز!

معنای باطل چیست و معنای حق چیست؟ حق به چه گفته می شود و باطل به چه گفته می شود؟ در چه مسیری اگر انسان باشد، حق است و در چه مسیری اگر انسان باشد، باطل است؟ آیه شریفه قرآن این مسئله را به خوبی برای ما مشخص می کند: **ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ الْحَج، ۶۲** حق فقط اختصاص به پروردگار دارد. **أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ**، حق خداست. نمی فرماید ملائکه حقند، انبیاء حقند، دنیا حق است، آخرت حق است، بهشت حق است، گرچه همه‌ی اینها حق است؛ ولی حق را منحصر در الله می کند، **ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ**، خدا حق است. مگر قرار بر این هست که خدا باطل باشد؟ چه مقصودی خدای متعال از این تعبیر دارد؟ چرا نفرمود راه خدا حق است؟ چرا نفرمود نعمت‌های الهی حق است؟ چرا نفرمود بهشت حق است؟ مثل این که بعضی‌ها من باب مثال در بعضی از این تعابیر، در آیات قرآن قائل به توجیه هستند. می گویند خب این معنا با ذات پروردگار که سازش ندارد. مثلاً فرض کنید در آیه قرآن هست که **وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ الْمَائِدَة، ۶۴** یهود می گویند دو دست خدا بسته است. خدا کاری نمی تواند انجام بدهد. خدا می فرماید که نه! دست خدا باز است. خب گفته می شود که خدا دست ندارد، پس منظور از این دست اراده و مشیت خداست. یا اینکه می گویند: **وَجَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا الْفَجْر، ۲۲** در روز قیامت خدا می آید و ملائکه صف در صف در روز قیامت حضور پیدا می کنند. کدام ملائکه؟ ملائکه‌ای که تمام اینها در این دنیا یک یک، تمام کارهای ما را در آن قوای ملکوتی خودشان به عنوان پیرونده نگه داشتند. تمام اینها را نگه می دارند.

الان من صحبت می کنم. تک تک از دوستان مطالب بنده را می شنوند. به تعداد هر کدام از ما، هزارها ملک تمام نقاط وجودی و اعمال ما را الان دارند یک به یک ضبط می کنند. نگاهی که شما به من می کنید، تفکری که نسبت به مطالب من دارید، انعکاس و عکس‌العملی که از صحبت‌های من در اذهان شما پیدا می شود، تمام اینها را الان ضبط می کنند. حالتی که من در موقع صحبت الان به خود گرفتم، تا چه قدر نسبت به مطلب حریت و آزادی دارم؟ آیا مطلبی را که به صلاح من نیست برای شما

می‌گویم یا نمی‌گویم؟ آیا در بیان مطلب برای خودم جا می‌گذارم و کتمان می‌کنم یا نه؟ آیا در ادای صحبت، جوری صحبت می‌کنم که به منافع دنیوی و شخصیت من لطمه بخورد یا نخورد؟ تمام اینها را الان ملائکه در پرونده‌ی من ضبط می‌کنند، در پرونده‌ای که برای خودشان است. یعنی قوای مجرد ملائکه به واسطه‌ی ضمیر و به واسطه‌ی صور ملکوتی و مثالی که شخص در این دنیا موجد و مولد آن صور است، [به آن مسائل دسترسی پیدا می‌کنند و] همه‌ی آن صور در پرونده‌ی ملائکه ثبت است. لذا می‌فرماید: **وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا**. تمام ملائکه‌ای که در اینجا پرونده‌ها را در خودشان گرفتند، آنجا حضور پیدا می‌کنند.

شمای گوینده در وقتی که داشتی صحبت می کردی یک دفعه این معنا به نظرت آمد، ولی دیدی چون به فلان جای زندگیت برخورد می کند، نگفتی و رد شدی و کلام دیگری گفتی. ای داد بی داد، درست است! شما شنونده وقتی که این مطلب را شنیدی، چون این مطلب به خود شما برخورد می کرد، آمدی نسبت به توجه به این مطلب گذشتی و به خود نگرفتی، گفتی ببینیم آقا بعد از این چه می خواهد بگوید، این هم ثبت است! می آورند می گویند الان بفرمایید. در ساعت پنج دقیقه به یازده به وقت جدید آنها وقت جدید هم حسابشان است. به وقت جدید اگر ساعت نمی دانم جلو باشد، عقب باشد، چون ملائکه وقت جدید را دقیق می دانند، دقیق خلاصه می دانند شما یک چنین فکری در نظرت پیدا شد، چرا پیدا شد؟ شما می گویند یک چنین فکری پیدا شد و این جمله را نگفتی، چرا نگفتی؟ چرا خیانت کردی و نگفتی؟ چرا آن چه را که گفتم، گزیده گفتم و انتخاب کردی؟ و جاء ربك و الملك! چنان دقیق است رفقا، چنان دقیق است که مولای درزش نمی رود. با هیچ برنامه ی کامپیوتری هم نمی شود خرابش کرد. پرونده ای است بسته و مهر. با ساتور و تیشه و دیلم و کلنگ هم نمی شود این پرونده را باز کرد، ابد! چون مجرد است و عالم مجردات است. اینجا می شود پرونده ها را باز کرد، یک شبیه خونی زد و یک پرونده را از لای پرونده ها کشید بیرون و یا یک کاغذهایی در آورد و پرونده ها مختومه بشود و امثال ذلک. آنجا نه آقا جان این حرف ها نیست! دقیق! این فکر الان برایت اینجا پیدا شد، آن حرف را آنجا زدی، آن تصور را اینجا کردی، آن کار را آنجا کردی.

جاء ربك و الملك همه می آیند. بعد می گوئیم که «و جاء»، خب خدا چطور بلند می شود و می آید؟ می گوئیم: «جاء أَمْرٌ رَبِّكَ» یعنی امر خدا آمد. نه آقا جان! خود خدا می آید، خود خدا حضور پیدا می کند، خود خدا وجودش را کافر و مومن در روز قیامت [احساس می کنند]. الان ما احساس نمی کنیم، الان می گوئیم در این سمت خدایی وجود ندارد، همه افراد هستند، رفقا هستند، دوستان هستند، کجای از این حجم را خدا گرفته؟ ولی در روز قیامت این معنا احساس می شود. آنچه که در این دنیا غافل بودیم و پنهان بود در حالی که ظاهر بود، آن پنهان و خفای خود را در روز قیامت از دست می دهد و ظهور پیدا می کند. انسان خدا را در کنار خودش احساس می کند. وجود خدا را در کنار خود می یابد. خدا خودش می گوید «و جاء رَبُّكَ» نه اینکه «جاء أَمْرٌ رَبِّكَ». امر پروردگار یعنی چه؟

یا مثل مطالبی که مرحوم آقا می فرمودند. می فرمودند که: **مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ**

الله لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، ه کسی که به دنبال لقاء پروردگار است، بداند که آن مدت سر خواهد رسید. خب افراد می گویند که خدا که قابل رؤیت نیست، خدا که قابل زیارت نیست، پس بنابراین ما اصلاً لقاء الله نداریم و دیدن خدا نداریم و این مطالبی که در اویش و صوفی‌ها و عرفا و اینها می گویند، این مطالب اصل ندارد. مقصود از لقاء پروردگار، لقاء نعمت‌های الهی است برای کسی که می خواهد نعمت‌های الهی را ببیند در بهشت و امثال ذلك. نه! اینها همه غلط است. آیه «مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ» است و آیه قرآن با کسی شوخی ندارد؛ خدا می تواند بگوید «من كان

یرجوا لقاء نعم الله» ولی نگفته نعمت های خدا. دارد «مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ»، خود خدا. در این آیه می فرماید: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ»؛ حق خداست. یعنی در عالم وجود حق عبارت است از پروردگار، واقع عبارت است از ذات پروردگار. ما حق نیستیم؛ زن حق نیست؛ شوهر حق نیست؛ فرزند حق نیست؛ پدر حق نیست؛ مادر حق نیست؛ شریک حق نیست؛ باغ حق نیست؛ عقار حق نیست؛ منصب حق نیست؛ مال حق نیست؛ هیچ کدام اینها حق نیست. آنچه که حق است «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ»! حق فقط خداست.

خب باطل چیست؟ برای ما باطل را خدا روشن می کند. «وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ» الحج، ۶۲ هر چه غیر از خدا را بخوانی، آن باطل است، هر چه غیر از خدا. به دنبال غیر خدا باشید، آن می شود باطل. به دنبال غیر او بگردید، آن می شود باطل. به دنبال غیر او ذهن را ببرید، آن می شود باطل. توجه را به غیر او منصرف کنید، آن می شود باطل. یک ثانیه فرق است. در یک ثانیه انسان عجیب است ها از حق می افتد به باطل و از باطل می افتد به حق. فکر می کند، درست فکر می کند، درست فکر می کند، یک مرتبه در یک ثانیه.

یک وقت در خدمت مرحوم آقا رضوان الله علیه بودیم و ایشان صحبت می کردند. یکی از دوستان ما نسبت به مطالبی که ایشان می فرمودند راجع به یک جریانی که باید این کار را انجام بدهید و این کار را انجام بدهید و در این مسیر [حرکت کنید، به ذهنش فکری خطور کرده بود]. راجع به طبع کتاب هایشان بود و مطالبی که در ترتیب طبع کتابها بود. خب این شخص در یک چنین فکری بود، البته بعد او به من گفت این مسئله را. می گفت من همین طور که داشتم فکر می کردم این کارها را بکنیم، یک مرتبه به نظرم رسید برای تسهیل در این کار پیش فلان شخص برویم و یک واسطه ای قرار بدهیم. تا این [مطلب خطور کرد]، یک دفعه آقا فرمودند پیش هیچ کس هم نمی روید.

بینید یک ثانیه! یعنی پیگیری کردن و دنبال کردن و رفتن باید برای خدا باشد، واسطه یعنی چه؟ آن کار را برایمان بکند یعنی چه؟ روابط را پیدا بکنیم یعنی چه؟ این کار جزو کارهایی نیست که دنبال روابط باشد. این مسائل مثل بقیه ی چیزها نیست که برای انجام آن به هر حيله و هر راهی انسان دست بزند و اقدام بکند. این مسیر این است. اگر از این راه درست شد، وگرنه رابطه بی رابطه مطلقا، تا صد سال دیگر این کتاب چاپ نشود، ابداً یک کلمه نباید گفته بشود، یک ثانیه. یعنی یک ثانیه همین که آن فکر از آن مسیر برگشت، برگشت به دنیا. برویم پیش فلان شخص و آن جلو بیاندازد؛ با این

چیست؟ مخالف است، چون این طریق حق هست. یک دفعه عقربه می‌آید به این سمت، تا عقربه آمد به این سمت، خب ولی خدا که می‌فهمد، می‌گوید دست نگه دار، هیچ کجا نمی‌روید، شد شد، نشد نشد!

وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ، هر چه غیر از خدا باشد، باطل است. ببینید یک ثانیه‌ها، یک نیت‌ها، گرچه آن نیت همان‌طوری که عرض کردم در راستای سرقت و دزدی و رشوه نیست، ولی در راستای چیست؟ در راستای تحقیق و در راستای انجام همین امور الهی است. ولی امور الهی باید تا وقتی که خدا در او هست به او پرداخت، همین که می‌خواهد فاصله بگیرد دیگر آن امر، امر الهی نیست. می‌شود مثل سایر چیزهای دیگر، دیگر این کتاب می‌شود روزنامه، این کتاب دیگر می‌شود ژورنال، این کتاب می‌شود مجله، این

تبلیغ می‌شود برای مسائل دنیا، این منبر دیگر می‌شود تریبون و فقط چهره‌اش عوض شده است. آن مسائل پشت تریبون است، این مطالب چیست؟ بالای منبر است؛ هیچ تفاوت نمی‌کند، یکی است.

وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ؛ هر چه که غیر از خدا باشد آن می‌شود باطل. پس خدا می‌شود حق، ذات پروردگار می‌شود حق، نه راه او که حق عبارت شود از راه او؛ گرچه راه او حق است. راجع به آیه شریفه که **اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ** الفاتحة، ۶ روایت داریم که فرمودند صراط مستقیم چه صراطی است؟ ما را در صراط مستقیم خدایا هدایت کن. امام علیه‌السلام می‌فرماید: «صراط علی حق نمسکه»^۱ می‌فرماید که شأن نزول در این آیه این فقره است. صراط علی صراط حق است و باید به این صراط تمسک کرد. این معنا معنای چیست؟ معنای اهدنا الصراط المستقیم است. ولی این صراط امیرالمؤمنین علیه‌السلام کی حق است؟ وقتی که حقیقت امیرالمؤمنین در این صراط لحاظ بشود. نه اینکه اسماً بگوییم امیرالمؤمنین و بعد هم در خلاف مسیر امیرالمؤمنین بیاییم به جنگ ولایت و به جنگ عرفان و به جنگ توحید برخیزیم. این صراط، صراط شیطان و ابلیس است نه صراط امیرالمؤمنین علیه‌السلام.

صراط امیرالمؤمنین، صراط آسید احمد کربلایی است؛ صراط آسید حسن مستطی است؛ صراط مرحوم قاضی است؛ صراط مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی است؛ صراط مرحوم شیخ محمد بهاری است؛ مرحوم سید محمد سعید حبوبی است. این بزرگان است. اینها هستند که حقیقت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را دریافتند و در کارشان و در عملشان و در درسشان، وقتی که بسم الله را شروع میکنند، فقط امیرالمؤمنین علیه‌السلام در ذهنشان است، تا وقتی می‌گویند و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته. وقتی که نماز می‌خوانند، در نماز جماعتشان با یاد امیرالمؤمنین نماز می‌خوانند و بعد با یاد او تمام می‌کنند.

این نماز با آن نمازی که یک ربع به آفتاب در صحن امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام انعقاد پیدا می‌شود، یکی است؟ یک ربع به آفتاب، بیست دقیقه به آفتاب، یکی است؟ آن وقت ما می‌گوییم دنبال امیرالمؤمنین و دنبال ابقای حوزه هستیم. حوزه را نگه داریم! کدام حوزه؟ کدام حوزه؟ حوزه‌ای که سردمدارانش این گونه افراد باشند؟ این راه، راه امیرالمؤمنین است یا راه امیرالمؤمنین این است که این

^۱ تفسیر آلوسی، ج ۱، ص ۳۶.

نماز را در اول طلوع فجر بخوان، چه به جماعت چه به غیر جماعت؛ گور پدر افراد نیابند به نماز جماعتت. گور پدر افراد که بخواهند بگویند که آقا صبر کن و فلان. این حرف‌ها یعنی چه؟! آقا می‌خواهند بعضی‌ها به شما اقتدا کنند، غلط می‌کنند اقتدا کنند. آقا و آقا نداریم، بلند شوید بروید به این آقا اقتدا کنید. نماز اول وقت را شما ترک می‌کنید به خاطر اینکه بهانه بیاورید که یک عده می‌خواهند به ایشان اقتدا کنند، بی‌خود می‌کنید. یا اینکه صبر کنید که مردم از توی خانه‌هایشان بخواهند بیرون بیایند، بلکه مردم بخواهند که بعد از طلوع آفتاب به نماز پردازند.

وقتی که امیرالمؤمنین می‌آید خودش در اول طلوع فجر اذان می‌گوید و نماز می‌خواند، به چه حقی آن کسی که خود را دنباله روی علی علیه‌السلام می‌داند باید نیم ساعت قبل از طلوع آفتاب نماز بخواند؟ برای

چه؟ آن امامت جماعت در کمر بنده و امثال بنده بخواهد بخورد که بر خلاف مسیر امیرالمؤمنین باشد. این چه امامت جماعتی است؟ ولی مرحوم قاضی چه می گوید؟ می گوید اول وقت نماز بخوان. مردم آمدند، نیامدند نیامدند. خدا چه گفته است؟ خدا در اینجا چه گفته است؟ گفته صبر کن تا مومنین جمع شوند؟! صبر کنید تا مومنین حضور پیدا کنند؟! ولو اینکه از نماز تأخیر بیافتد؟ خدا گفته اول وقت بگو الله اکبر، پشت سرت یک نفر هم می خواهد نباشد، نباشد، به جهنم. یک نفر هم می خواهد نباشد. کدام را امیرالمؤمنین فرمود؟ امیرالمؤمنین خودش برای نماز صبر می کرد تا همه ی اهل کوفه بیایند در مسجد کوفه؟ این طوری بود؟ اگر بود بسیار خب ما هم هستیم. یا نه می آمد اذان می گفت و می رفت دو رکعت نماز نافله می خواند و بعد می گفت الله اکبر، یک نفر بود بود، اگر صد هزار نفر هم بود، ما نماز را می خوانیم. چرا ما بخواهیم دنبال مردم باشیم، چرا مردم نباید دنبال ما باشند! چه کسی گفته؟ صبر کنید یعنی چه؟ صبر کنید یعنی چه؟

مرحوم آقا در زمان حیات خودشان به یک نفر فرمودند که آقا موقع نماز، باید دکان را تعطیل کرد و باید به نماز برخواست. درست یادم هست، درست یادم هست، آن شخص در نزدیکی مسجد خرازی داشت. روز عید غدیر بود، مرحوم آقا آمدند برای نماز با اینکه تأکید کرده بودند آقا امروز را شما از دست ندهید آمدند برای نماز، نماز ظهر را که خواندند، نماز عصر را هم خواندند. وقتی که من داشتم می آمدم بیرون، دیدم این شخص در وضوخانه مسجد دارد وضو می گیرد و دارد در سرش می زند ای داد بی داد! دیدی این دنیا، ما را امروز از نماز روز عید غدیر و نماز آقا محروم کرد. بفرمایید! بفرمایید! این هم نتیجه دنیا. حالا آقا بیاید به خاطر این شخص نیم ساعت نمازش را به تأخیر بیندازد تا اینکه ایشان مشتری ها را جواب بدهد و پاسخگو باشد، این ها معنا ندارد.

وَأَنْ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ یعنی این! یعنی موقع نماز که داری مشتری را راه می اندازی باطل است؛ تمام شد و رفت. موقع ذکر که می خواهی به کار دیگری پردازی باطل است، تمام شد. برای انجام این کار اگر غیر خدا را به خاطر مصالح در نظر گرفتی، غیر خدا می شود «يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ». غیر از خدا را خواستن، او باطل است؛ تمام شد و رفت.

و صحبت در این است که باطل نمی ماند. دلیلش این است که می آیم و در سرمان میزنیم ای داد بی داد، سر چه؟ سر اینکه هزار تومان حالا در آن روز گیرمان آمد. واقعاً چقدر انسان باید بدبخت و بی چاره باشد که این حقایق را به این مفتی و مجانی در اختیار انسان قرار دادند، انسان رها کند و بیاید به مسائل دیگر پردازد. همین طوری راحت، راحت در اختیار ما قرار داده اند که حق این است و باطل

این است.

بنابراین آیه شریفه می‌فرماید: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ»؛ حق عبارت است از خدا، «وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ»؛ هر چه که غیر از خداست می‌شود باطل، هر چه که غیر از خدا انسان بخواهد و هر چه که غیر از خدا انسان طلب کند. این معنا معنای حق و معنای باطل به صورت خیلی مختصر و فشرده بود.

إن شاء الله در جلسه‌ی آینده کیفیت تطبیق خدا و رضای الهی در افعال و کردار و کیفیت اجتناب از باطل که باطل به چه صورت‌هایی در می‌آید را، توضیح خواهیم داد. واقعاً عجیب است آیه شریفه، دیگر به خوبی این معنا را روشن می‌کند. در یک آیه می‌فرماید: **وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا** الفرقان، ۲۳ هر عملی

را که اینها در این دنیا انجام دادند ما همه را در این عالم قیامت عرضه می‌داریم، همه را نشان می‌دهیم، حالا که آوردیم نشان دادیم، فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مُنْثُورًا، همه اینها را مانند پنبه زده شده در هوا پخش می‌کنیم و از بین می‌بریم و اثری از اینها را در روز قیامت برای اینها باقی نمی‌گذاریم. تمام کارهایی که اینها در این دنیا انجام دادند [را از بین می‌بریم]، راجع به مجرمین‌ها! این آیه همان طوری که بزرگان می‌فرمودند واقعاً از آن آیاتی است که بند بند انسان را جدا می‌کند. این معنای وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنَّ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مُنْثُورًا چیست؟ یعنی آن اموالی را که ما در این دنیا سرقت کردیم، اینها را در روز قیامت می‌آوریم؟ خب این اصلاً جای برای عرضه نیست. آن دروغ‌هایی را که ما در این دنیا گفتیم، آنها را می‌آوریم؟ آیا قمار که در این دنیا کردیم، آن قمار را می‌آوریم؟ نعوذ باللّه گناهان و محرماتی را که در این دنیا مرتکب شدیم، آنها را داریم می‌آوریم؟ این است معنا؟ خب این که هَبَاءً مُنْثُورًا ندارد، این که از اول حسابش پاک است.

این آیه چه را می‌خواهد بفرماید؟ این آیه می‌خواهد به ما هشدار بدهد کارهایی را که در این دنیا تو خیر می‌پنداشتی و صورت ظاهر موجّه دارد و عملی است که به حسب ظاهر در میزان عمل می‌تواند این عمل قرار بگیرد، ما اینها را در روز قیامت می‌آوریم و پنبه‌اش را چنان می‌زنیم که اثری از آن عمل باقی نماند. چرا باقی نماند؟ چون باطل بوده است. ظاهرش موجّه است، ظاهرش نماز است، ولی در روز قیامت پنبه این نماز را می‌زنیم، هَبَاءً مُنْثُورًا می‌کنیم. ظاهرش تبلیغ دین بوده است، ولی در روز قیامت این تبلیغ را تبلیغ شیطان قلمداد می‌کنیم. ظاهر این عمل برای خدا بوده است، این عمل برای خدمت به مردم بوده است، برای صحت و سلامتی مردم بوده است، برای رفاه و آسایش مردم بوده است، ولی آن عمل را در روز قیامت می‌آوریم و باطن آن عمل را نشانت می‌دهیم و وقتی دیدی؛ هَبَاءً مُنْثُورًا می‌کنیم. انسان می‌ماند تک و تنها، هیچی دیگر برایش نمی‌ماند. من در این دنیا این قدر زحمت کشیدم، این قدر به مردم خدمت کردم، این قدر معالجه کردم، این قدر تبلیغ کردم، در همه‌ی فنون، این کار را کردم، این مسئله را انجام دادم، اما وقتی که در آن دنیا می‌رود می‌بیند هیچ خبری نیست.

وَ الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ الْأَعْرَافِ، ۸ وزن و میزان در روز قیامت بر حق است. یعنی چه؟ به انضمام آن آیه دیگر می‌فرماید: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ» مشخص می‌شود در میزان ما آن عملی حق است که آن عمل، خدا باشد. آن عملی در میزان مورد نظر است که در آن عمل خدا قرار بگیرد.

حالا یک سوالی می‌کنم از رفقا، آدم عاقل می‌آید در این دنیا خودش را خسته کند، خودش را گرفتار کند، پدر خودش را در بیاورد، آن دنیا هم همه کارهایش هَبَاءً مُنْثُورًا بشود؟ این کار را که

نمی‌کند. پس یا انسان اصلاً نکند که اقلماً نگویند آنجا هبأً مثورا، یا اگر انسان می‌خواهد کاری را انجام بدهد، درست انجام بدهد. یک خرده در اطرافش فکر کند در حین عمل، هی خودش را تست کند به قول آقایان، هی خودش را محک بزند. در وقتی که صحبت می‌کند، در وقتی که با مریض‌ها برخورد می‌کند، در وقتی که در یک سازمانی و اداره‌ای با افرادش برخورد می‌کند، در وقتی که در محیط خانواده با افراد خانواده برخورد می‌کند، در وقتی که با

کارهای خودش بر خورد می‌کند، دائماً نباید از آن نقاط مخفی که در درون ما قرار دارد و از همان نقاط ضربه وارد می‌شود بر نیات و افکار و ضمائر ما، غافل باشد. دائماً در مقام تغییر و تحول و محک زدن باشد.

دیگر وقت گذشته و إن شاء الله به نظر می‌رسد امروز یک قدری مطلب شاید با روزهای دیگر تفاوت داشت. و إن شاء الله تتمه‌ی مسئله راجع به کیفیت شناخت حق و کیفیت شناخت باطل و اینکه چگونه امام صادق علیه السلام می‌فرمایند انسان ایام خود را به بطالت نباید بگذراند و دستور اولیای الهی برای این مطلب چیست، برای فرصت دیگر.

اللهم صل علی محمد و آل محمد